



۲۰۱۶/۰۸/۲۹



احسان الله مایار

جنبش مشروطیت در افغانستان اثر شادروان پوهاند عبدالحی حبیبی

قسمت شانزدهم

در اخیر قسمت پانزدهم خواندیم که:

... ولی انزوای سیاسی شخصیت های محبوب مانند محمود طرزی، عبدالرحمن لودین، عبدالهادی داوی و میر قاسم خان و دیگر عناصر فکور جامعه شناس وطن خواه و تخلیه میدان برای دست های مشکوک یا مغرض پول پرست، بنیان رژیم امانی را سخت تکان داده بود. زیرا زمام امور به دست نادانان منفعت جوی - که بر بنای خاندان پرستی یا حب شخصی به میان آمده بودند- افتاده بود، و هم اینان مسئول سقوط رژیم امانی اند، که فساد و رشوه ستانی و پول اندوزی و مردم آزاری را رواج داده بودند.

اینک ادامه آن:

حزب سری دربار:

در باره این مطلب نویسنده این سطور (حبیبی) از اشخاصیکه در آن وقت جوان و دخیل حلقه های روشنفکران بودند، بدین تفصیل چیزی نثنیده ام. ولی غبار در مسیر تاریخ (صفحه ۷۲۵) شرحی می نویسد که در اینجا (العهدۃ الراوی) گفته اقتباس می کنم. چون مطابق اطلاعات منابع سراغ رسانی انگلیسی که در تاریخ شیخ الهند ترجمه و چاپ شده، نائب السلطنه سردار نصرالله خان و پیشکارش مولوی عبدالرازق اندر (ظاهراً) مبداء بسی از حرکات ضد انگلیسی شمرده می شده اند، اگر چنین داستانی را واقعی و در خور یقین بدانیم بعید نیست.

غبار می نویسد: «به علاوه این جنبش های فکری سری و علنی، هسته تحول در نفس دربار نیز نشو و نما می کرد. اصلاح طلبان لبرال درباری از روش حبیب الله منزجر بودند. چون خود قدرت حرکتی نداشتند، باید دور یکی از اعضای خاندان شاهی جمع شوند. این شخص سردار نصرالله بزرگترین فرد خانواده شاه نبود، زیرا او با آنکه ضد استعمار و خواهان استقلال کشور بود (۴) در اداره دولت دلبستگی به نظام قرون وسطائی و سلطنت مطلق العنان داشت... پس یگانه شخصی که در آن خانواده، مورد توجه لبرال های دربار قرار گرفت، عین الدوله امان الله خان، جوان صاحب نظر و ترقی خواه زحمت کش متواضع بود، که به زودی در راس یک حلقه متجدد دربار قرار گرفت و او توانست نائب السلطنه را بحیث رئیس این انجمن سری شامل کودتائی نماید، که امیر را در جلال آباد (کله گوش لغمان.ا.م.) بکشند و به جایش نائب السلطنه را بنشانند. گویند برای اجرای این عمل ده دوازده نفر از اعضای جمعیت سری بر قرآنی تحریر و امضاء نموده به سردار سپردند (۴) ولی در روز معین، سردار از خانه نبر آمد و با کشتن برادر مخالفت کرده و نسخه قرآن شریف پیش او ماند. ولی

معاهدین خود را در معرض هلاک قرار نداد... تا که امان الله خان بعد از جلوس خود و اسارت عمش، شجاع الدوله را به طلب همان عهد نامه پیش او در محبس ارگ فرستاد. ولی سردار جواب داد: نمی دانم آن قرآن شریف کجاست؟... این قرآن شریف با تمام تلاشی که در جلال آباد و کابل در خانه های سردار به عمل آمد، پیدا نشد.^۱

این داستان را مرحوم غبار در سنه ۱۹۲۱م ۱۳۰۰ش در هرات از شجاع الدوله شنیده بود و این حزب سری دربار غالباً همان گروه رجال دربار و غلام بچه گان مربوط شهزاده امان الله خان اند لاغیر، که در این کتاب چند بار از آنها ذکری کرده ایم.

(۵) رجال مهم در حرکت دوم مشروطیت

۱- عبدالهادی داوی «پریشان»:

فرزند عبدالاحد آخوند زاده طبیب قوم داوی قندهاری و متولد ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۱۳ق ۱۲۷۴ش در باغ علی مردان کابل است، که از سال ۱۲۲۹ تا ۱۲۹۰ش (این سنه که در اثر مرحوم حبیبی ذکر است اشتباه است و آنرا قابل تذکر می دانم. ا.م) در مدرسه حبیبیه تا درجه رشديه تحصیل کرد و شاعر و نویسنده هر دو زبان پشتو و دری بر آمده و به زبانهای اردو، ترکی را هم یاد گرفت. عربی و انگلیسی را نیز به درجه بی که ترجمه کرده می توانست می دانست و در سنه ۱۲۹۰ش بمعیت عبدالرحمن لودین در اداره سراج الاخبار به شاگردی و زیر دستی محمود طرزی کسب افتخار کرد، تا حدیکه آن شخصیت بر جسته مملکت، این دو نوجوان را، دو «شه بال» خود می گفت و او گاهی به امضای واضح و گاهی به تخلص پریشان مضامین انتباهی و سیاسی در سراج الاخبار نشر می کرد و عضو فعال و فکور جمعیت رفقای مشروطیت دوم و سر بر آورده جوانان افغان متجدد بود و به دو مرکز پرورش فکری جوانان افغان که یکی اطاق مولوی غلام محی الدین افغان در سرای پشاوریان شور بازار و دیگری در حجره مولوی عبدالرب افغان در مدرسه شاهي بود رفت و آمد داشت و این هر دو از رهنمایان حبس دیده مشروطیت دوم بودند.

پریشان کسی است که در نهضت ادبی و فکری جدید، بعد از استاد خود محمود طرزی در صف اول قرار می گیرد و از ایام جوانی به آثار و اشعار شاعر و فیلسوف مسلمان هند علامه اقبال و لعی داشت و در جنگ اول جهانی هنگامیکه جوانان افغان، مقارن با مرام مشروطه خواهی، به غرض استفاده از فرصت مساعد، صدای استقلال طلبی افغانستان را هم بلند ساختند و وفد آلمانی و ترکیه به کابل رسید، محمود طرزی مقاله سیاسی «حی علی الفلاح» را در شماره غره ربیع الاول ۱۳۳۴ق ۱۶ جدی ۱۲۹۴م نوشت (که سانسورشده) عبدالهادی به امضای پریشان، منظومه مسدس بر انگزنده «بلبل گرفتار» را در شماره ۱۲ سال ۶ سراج الاخبار ۵ دلو ۱۲۹۵ش ۲۵ جنوری ۱۹۱۷م به نشر سپرد. چون ترجمه پشتوی آن از طرف مولوی صالح محمد قندهاری در شماره ۲۰ سال ۶ مورخ ۲ جوزا ۱۲۹۶ش ۲۳ می ۱۹۱۷م هم منتشر شد، موجب نگرانی نماینده سیاسی بریتانیه در کابل گردیده و خودش به دیدن پریشان و صالح محمد به مدرسه شاهي و مجمع این جوانان سرکشی کرد، که سرگذشت این قضیه در آرشیف ملی دهلی موجود است.

^۱ غبار! افغانستان در مسیر تاریخ ص ۷۴۶

نویسنده این سطور (حبیبی) خوب به یاد دارم، هنگامیکه همین شماره سراج الاخبار به قندهار رسید، آنرا در محافل جوانان و پیران و حتی در مجامع نسوان با مراق و دلچسپی فراوان می خوانده اند و گاهی به خواندن آن اشک هم می ریخته اند.

پریشان با وجودیکه جوان منور و شاعر و دانشمند و مشروطه خواه بود، در گپ و سخن مانند محمود طرزی آهسته و سنجیده و متین می نمود، با شور و حرارت سخن نمی گفت. ولی می توانست با خون سردی و تحمل شنونده را زیر تاثیر عمیق بگیرد و از این رو در طبقه جوان آن وقت نفوذ ژرف و استادانه یی داشت و چون سال های طولانی حکمرانی محمد هاشم خان در حبس نگهداشته شد، وقتی سید احمد خان قندهاری مشاور صدارت به محمد هاشم خان یاد آوری کرد: اگر یک فرقه منظم با توپ و تفنگ به دست این آدم بی آزار (مراد از داوی است) بدهند، وی از استعمال آن عاجز است. پس چرا او را در زندان نگه داشته اند؟ محمد هاشم خان در جواب گفته بود «شما او را نمی شناسید، با این قیافت ارام و صالح، یک گپ او از یک گلوله توپ زیاد تر موثر است!»^۲

پریشان با سجایای خوب ره آموزی و رهروی و رهبری با محمود طرزی در اداره سراج الاخبار باقی ماند و با تمام جوانان مشروطه خواه و شخص امان الله خان آشنا و محشور بود. چون شب ۱۲ سرطان ۱۲۹۷ش در جشن تولد امیر (حبیب الله) حینیکه موکب او به سواری موتر به شور بازار کابل رسید، یکی از همکاران پر شور و نوجوان داوی، عبدالرحمن لودین بر امیر بضرب گلوله تفنگچه حمله کرد که به آماج ننشست و خود لودین شدیداً در ارگ در غل و زنجیر کشیده شد، فردای آن پریشان را هم با او به زندان انداختند، که این دوره حبس بسیار پر آزار را مدت هفت ماه در غل و زنجیر گذرانید و یکی از یاران محبوس او میر یار بیگ خان بدخشان در آنجا می سرود:

بندی یی را بس بود زولانه یی این همه زنجیر در زنجیر چیست؟

پریشان می گفت که یکی از یاران بیرون محبوس چنین نوشته بود:

به شب نشینی زندانیان برم حسرت! که نقل مجلس شان دانه های زنجیر است

در باریان امیر این دو جوان را محکوم به اعدام می دانستند ولی خود امیر حکم کشتن نداد و چون در اواخر خزان ۱۲۹۷ش به جلال آباد رفت، این کار را به بازگشت خود در بهار آینده موکول نمود و خودش شب ۱۹ دلو ۱۲۹۷ش ۲۰ فبروری ۱۹۱۹م در کله گوش لغمان کشته و شکار اجل شد.

تمام زندانیان جوان، بعد از جلوس امان الله خان ۹ حوت ۱۲۹۷ش رها شدند و چون در حرکت مشروطیت با شخص خود پادشاه جدید آشنا و همکار بودند، در ساختن افغانستان نوین و تحصیل استقلال نیز با او هم نوا و هم دست گردیدند و عبدالهادی پریشان بحیث اولین سردبیر جریده نو بنیاد «امان افغان» منصوب شد، که شماره اول آنرا در ۲۲ حمل ۱۲۹۸ش اپریل ۱۹۱۹م نشر نمود و مدتی بدین وظیفه باقی ماند و بعد از این مراتب ذیل را طی کرد:

۱- عضو هیئت سیاسی افغانستان در کوه مسوری هند تحت ریاست محمود طرزی ۱۶ اپریل تا ۱۸ جولائی ۱۹۲۰م ۱۲۹۹ش

^۲ شنیدگی نویسنده این سطور (حبیبی) از خود مشاور موصوف

- ۲- سفیر افغانستان در بخارا ۲۱ دلو ۱۲۹۹ ش ۱۹۲۰ م
- ۳- عضو هیئت مذاکرات افغان با دابس نماینده هند بریتانوی در کابل (۵ جنوری تا ۲۲ نومبر ۱۹۲۱ م) - ۱۵ جدی ۱۲۹۹ تا عقرب ۱۳۰۰ ش.
- ۴- مدیر شعبه هند و اروپا در وزارت خارجه ۱۳۰۰ ش ۱۹۲۱ م.
- ۵- مستشار وزارت خارجه ۱۳۰۱ ش ۱۹۲۲ م
- ۶- رئیس هیئت سفارت فوق العاده به بخارا ۱۳۰۲ ش ۱۹۲۲ م.
- ۷- وزیر مختار نخستین افغانستان در لندن و افتتاح سفارت خانه افغانی در آنجا ۱۳۰۲ ش ۱۹۲۳ م
- ۸- استعفا از سفارت لندن و وزیر تجارت در کابل ۱۳۰۵ تا زمستان ۱۳۰۷ ش ۱۹۲۶ - ۱۹۲۸ م
- ۹- وزیر مختار افغانستان در برلین ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ ش ۱۹۲۹ - تا ۱۹۳۲ م
- ۱۰- استعفا از سفارت برلین و بازگشت به وطن ۱۳۱۱ ش ۱۹۳۲ م
- ۱۱- عضو افتخاری انجمن ادبی کابل ۱۳۱۱ ش ۱۹۳۲ م
- ۱۲- دوره حبس ۱۳ ساله در ارگ کابل ۱۳۱۲ - ۲۵ قوس ۱۳۲۵ ش ۱۹۳۳ - ۱۹۴۶ م
- ۱۳- سرمنشی دربار شاهی ۱۳۲۷ ش ۱۹۴۸ م
- ۱۴- وکیل ده سبز کابل و رئیس گماشته شورای هفتم ۱۳۲۸-۱۳۳۲ ش ۱۹۴۹ - ۱۹۵۳ م
- ۱۵- سفیر افغانستان در مصر ۱۳۳۲ ش ۱۹۵۳ م
- ۱۶- سفیر افغانستان در اندونیزیا ۱۳۳۴-۱۳۳۸ ش ۱۹۵۵ - ۱۹۵۹ م
- ۱۷- رئیس گماشته مشرانو جرگه (مجلس اعیان) بعد از ۱۳۳۸ ش
- تاریخ وفات در کابل ۲۷ اسد ۱۳۶۱ ش ۱۹۸۲ م (۱۹۶۲ م در کتاب ۱۹۸۲ م اشتباه تایپی است. ا.م) بعمر ۸۸ سالگی
- تالیفات:
- ۱- زما رسول پاک: ترجمه پشتوی کتاب اردو پیغمبر اسلام تالیف عبدالمجید قرشی طبع لاهور ۱۳۳۸ ق از طرف جریده افغانستان
- ۲- تجارت ما با س، س، ر: رساله به زبان دری درباره تجارت دو مملکت که در اوقات تصدی وزارت تجارت نوشته شده و در ۱۹۲۷ م در مطبعه انیس چاپ شد.
- ۳- غیاصه: نظم پشتو در ۱۳۶۵ ق
- ۴- لالی ریخته: ترجمه منظوم اشعار اردوی دکتر اقبال به زبان دری، که جلد اول و دوم آن در کابل ۱۳۵۵ ش طبع شده است.
- ۵- نغمات: مجموعه اشعار خود او
- ۶- گل خانه: مجموعه اشعار پریشان با منتخبات اشعار شعرای دیگر
- ۷- رجال وطن: شرح احوال و آثار برخی از مشاهیر افغانستان
- ۸- زیست نامه: مشتمل بر شرح حال خودش
- ۲- عبدالرحمن لودین متخلص به کبریت:

پسر کاکا سید احمد لودین قندهاری که در نمره (۷) رجال و محبوسین مشروطیت اول ذکرش گذشت. کبریت در حدود ۱۲۷۲ش در شهر کابل به دنیا آمد و در ایام کودکی سواد خوانی را از پدر خود به اصول مرتبه پدرش «طرز کاکا» آموخت و در مدرسه حبیبیه تا نهایت متوسط (رشدیه) درس خواند. در حالیکه علاوه بر زبان دری و پشتو، زبان ترکی و اردو و اندکی عربی و انگلیسی را هم فرا گرفته بود و از این زبانها به دو زبان داخلی ترجمه کرده می توانست و نویسنده نیرومند دری و پشتو و از پیشروان جوانان تیزرو افغان بود. کبریت بعد از تکمیل تحصیلات خود تا درجه رشدیه مکتب حبیبیه در سنه ۱۲۹۰ش در اداره سراج الاخبار به حیث محرر پذیرفته شد و چند سال زیر تربیه فکری و ادبی محمود طرزی کار کرد و در این وقت بود، که چند زبان آموخت و در ادبیات و اجتماعیات و حقوق مطالعه کرد و از آن استاد، بسا چیزها فرا گرفت و مقالات او در سراج الاخبار نشر می شد.

کبریت جوان آزاده ظریف و نقاد و کوشا و نهایت دلیر و صریح الهجه بار آمد و همواره تمایلات دست چپی داشت و در مشروطیت دوم، گروه تند رو دست چپی را رهنمائی می کرد و طوریکه گفتیم شب ۱۲ سرطان ۱۲۹۷ش بر موکب امیر حبیب الله آتش کشود. چون گلوله اش به آماج ننشست او را بگرفتند و در غل و زنجیر کشیدند، ولی مدت ۸ ماه این زندان و محکومیت به اعدام او کوتاه بود. زیرا بعد از کمی خود امیر در شکار گاه کله گوش کشته شد.

عبدالرحمن که به قول غبار: جوان چهار شانه دارای چشمان نافذ و موی معجد و قدری به فربهی متمایل و در زبان دری نویسنده و شاعر مبتکر و مستقلی بود. به مجرد جلوس امانی در اواخر حوت ۱۲۹۷ش از زندان بر آمد و با همان روحیه جدی و دلیر در راس جوانان متجدد و پیشرو ایستاد و مدتی در اداره جریده نو بنیاد «امان افغان» کار کرد و بعد از آن به مشاغل رمی ذیل پرداخت:

- ۱- عضویت مرکز قانون گذاری ۱۳۰۰ش
- ۲- عضویت هیئت سیاسی فوق العاده افغانستان در بخارا ۱۳۰۲ش
- ۳- رئیس ثانی مرکه پشتو ۱۳۰۲ش
- ۴- رئیس اول مرکه پشتو ۱۳۰۲ش
- ۵- کفالت سرمنشی شاه ۱۳۰۳ و استعفا از آن و کناره گیری در قندهار ۱۳۰۴ش
- ۶- رئیس بلدیة قندهار ۱۳۰۵ش
- ۷- رئیس گمرکات کابل ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۷ش (حبس او در دوره سقوی)
- ۸- رئیس بلدیة کابل ۱۳۰۸ش
- ۹- آویزش او با نادر شاه و قتل او بیرون قصر دلکشها به حکم پادشاه مذکور به عمر ۳۷ سالگی ۱۳۰۹ش ۱۹۳۰م.

کبریت که مرد نقاد و دارای صراحت لهجه بو، همواره در دست چپ کردار های نا پاک دولت امانی قرار می گردید و حتی موجب استعفای او از سرمنشی گری شاه در سال ۱۳۰۴ش همین سبب او بود. وی عملاً از «میدان فساد» به قندهار کناره گزید و طوریکه خودش در همان سال به نویسنده این سطور (حبیبی) گفت:

«سازمان دولت مانند لجن زاری بود، که هر کس در داخل آن آلوده دامن شدی. بنابر این از آن «میدان فساد» خود را بر کران ساختم.»



از راست بچپ :
 ۱- غلام جیلانی خان اعظمی که زمانی معاون ریاست انجمن ادبی کابل بود .
 ۲- عبدالرحمن خان لودین، تخلص به کبریت .
 ۳- محمد سعید خان حبیبی مشهور به «لالا» که از اولین گروهی مشخصه‌ین فارغ التحصیل افغانی در اتحاد جماهیر شوروی بود.

در ایام فراغی که کبریت در بازار بر درانی و کوچۀ لودیناندر خانۀ پدری کناره گیری کرده بود، نویسنده این سطور (حبیبی) گاهی به خدمتش می‌رسیدم و او در مقاله نویسی و مطالعات ادبی به من رهنمائی‌ها می‌کرد و آنوقت جوانی من بود، که از صحبتش سودها بردمی و حظ‌ها اندوختمی.

چون شاه امان الله خان در سنه ۱۳۰۵ش به دیدن اوضاع قندهار آمد، به خواهش مکرر او ریاست بلدیۀ (شاروالی) قندهار را تاسیس کرد، ولی بعد از یک سال در کابل به ریاست گمرکات مقرر شد، که با

پاکدامنی و تقوای اداری آنرا پیش برد. وقتی که از قندهار به کابل حرکت می‌کرد به یاران خود می‌گفت: «ادارات دولتی، مخصوصاً گمرک کابل، مراکز فساد و پول ستانی است، خدا یاری دهد، که گمرک کابل را از این آلودگیها پاک سازم.»

کبریت در لویه جرگه های پغمان ۱۹۲۴ و ۱۲۸م برخی خواهش های مردم را نمایندگی کرد و در مجلس ستوری ۱۵ میزان ۱۳۰۷ش ۱۹۲۸م هنگامیکه شاه امان الله برخی ریفورم های افراطی خودرا اعلان داشت و خودرا «پادشاه انقلابی» خواند، کبریت گفت: «اعلیحضرت خودرا شاه انقلابی معرفی نمودند. پس توقع می رود، که انقلاب در دستگاه دولت را بپذیرند. ده سال است که اعلیحضرت وظیفۀ صدارت عظمی را به دوش گرفته اند. در حالیکه انقلاب متقاضی آنست که شخص مسئول دیگری به حیث صدراعظم تعیین گردد، تا مردم اوار مسئول اعمالش قرار داده بتوانند.»^۲

در همین مجلس چون شاه رفع نقاب زنانه را اعلان داشت و ملکه با روی باز در آن شرکت کرد و در باره این حرکت رأی خواسته شد، همه تائید کردند الا دوتن عبدالرحمن رئیس گمرک کابل و عبدالهادی وزیر تجارت. این دو تن می‌گفته اند که ما اولین کسانی هستیم که طرفدار رفع نقاب زنانیم، ولی نه در این موقع که دست دسیسه انگلیس در افغانستان دراز است و از همین حرکت مصلحانه هم فتنه می‌سازد (وهم چنین شد). این بود که فردای آن میر قاسم خان سرمنشی از طرف شاه گماشته شد تا از هر دو استعفا بگیرد و میر مذکور هم هر دو استعفا نامه را با استعفای خودش بحضور شاه تقدیم داشت و آغاز زمستان ۱۳۰۷ش بود، که با این حرکت ناسنجیده، اغتشاش نا میمون ارتجاعی هم آغاز شده بود... ادامه دارد

^۲ غبار: افغانستان در مسیر تاریخ ص ۸۱۳